

ترکیب
«شاخ گوزنان»
در مجموع،
دو بار در
شاهنامه و
آن هم در دو
مصراع کاملاً
مشابه به کار
رفته است؛
نخست در
داستان
نبرد رستم
و اشکبوس
و دیگر در
داستان نبرد
بهرام چوبین و
ساوه شاه

و چرم گور (زه کمان) توجه داشته و این دو ترکیب را در کنار یکدیگر به کار برده است.

امروزه پیشرفت فناوری به کمک تحقیقات ادبی نیز آمده و لوح‌های فشرده موجود تا حد زیادی کار محققان را آسان تر و دقیق تر کرده است. این جانب با جست‌وجوی "شاخ گوزن" و "شاخ گوزنان" در لوح فشرده درج ۳ که حاوی ۱۷۸ اثر منظوم و منثور از ۱۰۱ شاعر و نویسنده مشهور فارسی از آغاز تا امروز است، هجده بیت (غیر از دو بیت شاهنامه) را که در آن‌ها "شاخ گوزن" و "شاخ گوزنان" به شکل ترکیبی یا غیر ترکیبی به کار رفته، یافته‌ام که در هیچ یک از تصویرسازی‌های این ابیات، از شاخ گوزن معنای شیپور جنگ یا معانی‌ای از این دست، اراده نشده است. در این میان، دو بیت زیر از مسعود سلمان - شاعر قرن پنجم و ششم - که به ساخته شدن کمان از شاخ گوزن اشاره دارد، بسیار شایان توجه است:

چو آن خمیده کمان از گوزن دارد شاخ
چو آن خدنگ نزار از عقاب پر دارد
همی عقاب و گوزن از نهیب تیر و کمانت
به کوه و بیشه در آرام و مستقر دارد (مسعود سعد: ۹۸)

هم چنان که مشاهده می‌شود، شاعر همان گونه که در مصراع دوم بیت اول به بستن پر عقاب به تیر اشاره می‌کند، در مصراع اول آن نیز به صراحت به استفاده از شاخ گوزن در ساختن کمان اشاره دارد و از این مصراع هیچ تعبیری جز این نمی‌توان داشت. به سبب ساختن کمان از شاخ گوزن و شاید هم شباهت شاخ گوزن به کمان است که قافی در بیت زیر، گوزن را کمان کش می‌خواند:

گور کمندافکنم گوزن کمان کش
کبک قدح‌خوارام تذرو سخن گو (قافای: ۷۴۰)

هم اوست که شاخ گوزن را به یکی دیگر از آلات جنگی، یعنی شمشیر، تشبیه می‌کند:

تیغ به سرپنجه تو طرفه هلالی
در کف خورشید آسمان برین است
یا به دم اژدری نهنگ و یا نی
شاخ گوزنی به چنگ شیر عرین است (همان: ۱۴۰)

منابع

۱. ابوالقاسم فردوسی؛ شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، چاپ سوم، تهران، انتشارات علم، ۱۳۸۶.
۲. قافای شیرازی؛ دیوان، به تصحیح امیر صانعی (خوانساری)، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۰.
۳. لوح فشرده کتابخانه الکترونیک شعر فارسی (درج ۳).
۴. مسعود سعد سلمان؛ دیوان، به اهتمام پرویز بابایی، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
۵. معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، چاپ دهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵، ج ۳.

غلامعباس ساعی
کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی مشهد

چکیده

کتاب‌های درسی، به‌ویژه آن‌هایی که در دسته علوم انسانی قرار می‌گیرند، اگر با اسلوبی مناسب تدوین شوند، با کم‌ترین هزینه بسیاری از بایست‌ها را در نسل فردا نهادینه و زمینه پرهیز این نسل را از ناشایست‌ها فراهم می‌آورند. ادبیات فارسی از جمله این درس‌هاست. این درس از سال اول ابتدایی تا پایان دوره متوسطه و حتی آموزش عالی کم و بیش ساعتی از آموزش فراگیرندگان را به خود اختصاص می‌دهد، با توجه به این که به‌طور صریح جنبه آموزش و «نصیحت» ندارد، با مقاومت کم‌تر دانش‌آموزان مواجه می‌شود و آموزه‌های پنهان در مطالب و محتوای آن به شکلی کاملاً ناپیدا در روح و شخصیت آن‌ها، و به تبع آن، بر فردای جامعه تأثیر می‌گذارد.

با توجه به این نکات، توجه جدی‌تر به موضوع تألیف این کتاب‌ها ضرورت دارد. مسئولان آموزش و پرورش قطعاً متأثر از این دغدغه، در تدوین کتاب‌های ادبیات فارسی اهتمامی چشم‌گیر دارند. استفاده از یک گروه برجسته علمی در این زمینه خود گویای این دغدغه است؛ مثلاً در تدوین کتاب ادبیات فارسی (۱) که در این نوشتار مشخصاً مورد توجه است و همه دانش‌آموزان در پایه اول متوسطه آن را می‌خوانند، از گروهی ممتاز استفاده شده است. این گروه کارشناسی در تدوین این کتاب انصافاً مطالبی متنوع و سودمند در قالب متون نظم و نشر کهن و امروزی فراهم آورده‌اند اما از آن جا که هر خوبی می‌تواند «خوب» تر شود، با نگاهی منتقدانه به بررسی یکی از درس‌های این کتاب می‌پردازیم: در امواج سند.

کلید واژه‌ها:

در امواج سند، مهدی حمیدی شیرازی، جلال‌الدین خوارزمشاه، حماسه سیاه.

نکاتی چند درباره شعر «در امواج سند»

در آغاز باید گفت که مهدی حمیدی شیرازی، سراینده این شعر، در شمار چهره‌های مؤثر و مهم شعر معاصر است. آثار به‌جا مانده از او در قالب شعر، نثر ادبی، آثار پژوهشی^۲، ترجمه^۴ و گزیده‌هایی که از آثار شاعران در گذشته و معاصر ایران و جهان تربیت داده است^۵ گویای این حقیقت‌اند. حتی



نکته تأثر آور
در این رخ داد،
سرنوشت زنان
و کودکان سلطان
جلال الدین است.
حمیدی در شعر
امواج سند، با
شیوه‌ای سوزناک
این قصه را نقل
کرده و شاید
برای این که آن را
سوزناک‌تر کند
و با معیارهای
امروزی منطبق
سازد، تصرفاتی
در اصل آن روا
داشته است

حکومات خوارزمشاهی پرداخته است: گریز سلطان جلال الدین خوارزمشاه از برابر سپاهیان مغول از طریق رود سند. خلاصه ماجرا از این قرار است که بعد از پیروزی سلطان جلال الدین بر سپاهیان مغول بر سرکردگی شیکی قوتو، در حوالی پروان، بین دو تن از سران سپاه سلطان جلال الدین، امین الدین ملک و سیف الدین اغراق، بر سر تصاحب یک اسب اختلاف ایجاد می‌شود. در نتیجه، سیف الدین ملک و سپاهیان از یاری سلطان جلال الدین خودداری می‌کنند. چنگیز، خشنود از این تفرقه، در تعقیب سلطان به غزنه می‌آید و چون می‌شنود او برای عبور از سند و گریز به هندوستان عازم ساحل این رود شده است، به سرعت خود را به ساحل سند می‌رساند. جلال الدین و همراهانش که در انتظار کشتی برای عبور از سند هستند، ناگزیر با انبوه سپاهیان مغول رویارو می‌شوند و به جنگی نابرابر تن می‌دهند. سرانجام، سلطان با گروهی اندک از این رود خروشان گذر می‌کند و رهسپار هندوستان می‌شود.

اختلافات پر حاشیه او با نیما یوشیج (که به قول خودش اختلاف شخصی نبود) و پیروان نیما، به‌ویژه احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث، ذره‌ای از شأن و مرتبه او نمی‌کاهد؛ چرا که جانب‌داری حمیدی، به عنوان یک دانش‌آموخته ادبیات فارسی و متولی ادبیات کهن، از ادبیات کلاسیک و نگرانی او از درهم کوفته شدن «کالدهای پولادین شعر» کاملاً طبیعی بود.

آن‌گاه که از دیوان حمیدی بر می‌آید، شعر «در امواج سند» گویا به بهانه شرکت در یک مسابقه شعر با عنوان «وطن» سروده شده است. شاعر با همین شعر موفق می‌شود به رتبه نخست این مسابقه دست یابد.

این چهارپاره که از نظر پاره‌ای از منتقدان و سخن‌سنجان از آثار برتر وی نیز به حساب می‌آید، در اصل مشتمل بر سی و چهار بند است و مؤلفان کتاب ادبیات فارسی (۱) بیست و یک بند از آن را انتخاب کرده‌اند. شعر به فرازی از رخ‌دادهای آغاز قرن هفتم هجری و هجوم ویران‌گر مغول به متصرفات

حتی اگر
بپذیریم سلطان
جلال‌الدین در
آن برهه از
زمان به هر
دلیل زنان و
فرزندانش را
در آب غرق
کرده است، آیا
این عمل او این
ظرفیت را دارد
که در قالب یک
چهارپاره بلند
بازسازی شود؟

نکته تأثرآور در این رخداد، سرنوشت زنان و کودکان سلطان جلال‌الدین است. حمیدی در شعر امواج سند، با شیوه‌ای سوزناک این قصه را نقل کرده و شاید برای این که آن را سوزناک‌تر کند و با معیارهای امروزی منطبق سازد، تصرفاتی در اصل آن روا داشته است:

... ز رخسارش فرو می‌ریخت اشکی
بنای زندگی بر آب می‌دید
در آن سیماب‌گون امواج لرزان
خیال تازه‌ای در خواب می‌دید
اگر امشب زنان و کودکان را
ز بیم نام بد در آب ریزم
چو فردا جنگ بر کامم نگردید
توانم کز ره دریا گریزم
به یاری خواهیم از آن سوی دریا
سوارانی زره‌پوش و کمان‌گیر
دمار از جان این غولان کشم سخت
بسوزم خانمان‌هاشان به شمشیر
شبی آمد که می‌باید فدا کرد
به راه مملکت فرزند و زن را
به پیش دشمنان استاد و جنگید
رهاند از بند اهریمن وطن را
پس آن که کودکان را یک به یک خواست
نگاهی خشم‌آگین در هوا کرد
به آب دیده اول غسلشان داد
سپس در دامن دریا رها کرد
بگیر ای موج سنگین کف‌آلود
ز هم وا کن دهان خشم و کن
بخور ای اژدهای زندگی خوار
دوا کن درد بی‌درمان، دوا کن
زنان چون کودکان در آب دیدند
چو موی خویشتن در تاب رفتند
و زان درد گران بی‌گفته شاه
چو ماهی در دهان آب رفتند

در نقد و بررسی محتوایی این چهارپاره، علاوه بر تردیدی که در اصل ماجراست، به چند سؤال اساسی برمی‌خوریم: آیا این اقدام سلطان جلال‌الدین در آن مقطع از تاریخ منطقی بوده است؟ چرا؟ حتی اگر این اقدام در آن روزگار ناگزیر و پذیرفته بوده، آیا امروز، با توجه به تحولات فراوانی که طی این همه قرن صورت پذیرفته است، این اقدام از نگاه دانش‌آموزان منطقی تلقی می‌شود و ارائه آن به عنوان «درس»، تأثیرات نامطلوبی بر روح آنان به جا نمی‌گذارد؟ البته در نقل این حادثه، مورخان اتفاق نظر ندارند. ابن‌اثیر می‌گوید پس از این که سلطان جلال‌الدین و همراهان با

کشتی از رود سند عبور کردند: «روز بعد آن کافران به سوی غزنه بازگشتند. در حالی که از رفتن مسلمانان به هندوستان و دورشدن ایشان دل‌گرمی یافته بودند. همین که به غزنه رسیدند، آن‌جا را که از سرباز و نگهبان تهی بود، در دم گرفتند و مردان را بکشتند و دارایی ایشان را به غارت بردند و زنان و خانواده‌های ایشان را اسیر کردند و مورد تجاوز قرار دادند و در آن‌جا کسی را باقی نگذاشتند و شهر را ویران کردند و آتش زدند.» (ابن‌اثیر، ۱۳۵۵: ۲۱۳)

در تاریخ وصاف آمده است: «سواران مغول خواستند از پی او روند. چنگیز خان ممانعت کرد. پس لشکرگاه سلطان و سراپرده و اولاد و پردگیان او به دست مغولان افتادند. مردان را از خرد و بزرگ بکشتند و زنان را برده کردند و یا میان‌سران و شاهزادگان تقسیم نمودند.» (آیتی، ۱۳۴۶: ۳۲۰)

جوینی که مفصل‌تر از دیگر مورخان به نقل این رخداد می‌پردازد، از آن‌جا که درست‌چهل سال پس از این ماجرا اقدام به نوشتن تاریخ بی‌نظیر خود، جهان‌گشا، می‌کند، کلامش نسبت به دیگران اتقان بیش‌تری دارد: «جلال‌الدین خود پیش‌دستی نموده پای برداشت مرکبی دیگر در کشیدند. چون بر آن سوار شد، حمله کرد و هم در تگ بازگشت، چون برق بر آب زد و چون باد برفت. چنگیزخان چون دید که او خود را در آب افکند، از لشکر مغول خواست تا خود را بر عقب او فرا آب دهد، چنگیزخان مانع شد و از غایت تعجب دست بر دهان نهاد با پسران می‌گفت از پدر پسر چنین باید، ... فی‌الجمله هر کس از لشکر او که در آب غرق نشد، به تیغ او کشته شد و حرم و فرزندان او را حاضر کردند. آنچ مردینه بودند تا اطفال شیرخوار را پستان منبت در دهان نهادند و دایه از ابن دایه ترتیب دادند؛ یعنی، به کلاغان سپردند.»

(جوینی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۱۰۷)
با این همه، گروهی از مورخان ماجرای قتل عام زنان و فرزندان سلطان جلال‌الدین را به نوعی دیگر روایت کرده‌اند. خواجه رشیدالدین فضل‌الله پس از این که نقل خود را درباره این رخداد تقریباً شبیه جوینی به پایان می‌رساند، از قول «تاریخی معتمد علیه» می‌نویسد: «آورده‌اند که سلطان چون دانست که مقاومت ممکن نیست، پیش‌تر زن و فرزند و خزاین را نیز در آب انداخت و بعد از آن بر آب زد و بگذشت.»

(فضل‌الله همدانی، ۱۳۷۳، ج اول: ۵۲۷)
در کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی نیز، که اتفاقاً نویسنده آن نزدیک به زمان وقوع این رویداد می‌زیسته، آمده است: «پسر هفت، هشت ساله جلال‌الدین اسیر شد. پیش چنگیزخان برده، شهید کردند و جلال‌الدین منهزم و منکسر پیش والده و مادر فرزند و حرم خود آمد. همه آواز برکشیده و فریاد می‌کردند که ما را بکش و مگذار اسیر تاتار شویم. پس فرمود که ایشان را در آب غرق کردند و این از جمله عجایب

بلايا و نوادر مصایب و رزایاست که ایشان به نفس خود به هلاک رضا دهند و او نیز به هلاک ایشان تن در داده و در آب اندازد.» (زیدری نسوی، ۱۳۶۵: ۱۱۱)

در تاریخ جهان گشای جویینی ماجرای کم و بیش شبیه این حادثه بر آلتون خان، خان ختای، نیز روایت می‌شود: «یک هفته در آن جا کوششی کرد. چون دانست که خشت دولت از قالب ملک بیرون رفته است و اغلب لشکر او کشته شده با جماعتی از زنان و فرزندان که با او بودند، در خانه‌ای رفت و گرد بر گرد آن فرمود تا چوب نهاندند و آتش در زدند تا سوخته شد.» (جویینی، ۱۳۷۲: ۱۰۷)

اما این ماجرا با ماجرای سلطان جلال‌الدین دو تفاوت عمده دارد: نخست آن که چنگیز و اولاد او برای جان مردم ختای ارزش چندانی قائل نبودند و آلتون خان، با توجه به درایتی که داشت، می‌دانست در صورتی که اسیر شود، سرنوشتی به مراتب غم‌انگیزتر از این خواهد داشت؛ چرا که «یاسای قدیم چنگیز خان نیز موافق است که قصاص مسلمانی چهل بالش باشد و ختایی را درازگوشی» (همان، ج ۱: ۱۵۴) و دیگر این که آلتون خان خود نیز همراه با زنان و فرزندان سوخت اما جلال‌الدین به هندوستان گریخت و سال‌ها پس از این ماجرا زنده بود و هر از گاه، کز و فری می‌کرد. آیا این عمل، منطقی بوده است؟ آیا زن و فرزند حکم طلا و نقره را دارند و مرد حق دارد، مادر، همسر (همسران) و فرزندان خود را برای این که اسیر دشمن نشوند، شخصاً در آب بریزد؟ حمیدی در توجیه این عمل از قول سلطان جلال‌الدین دلیل می‌آورد: «ز بیم نام بد» اما این دلیل با شواهد تاریخی سازگار نیست.

از تاریخ جهان گشای جویینی، معتبرترین منبع تاریخ مغول، چنین برمی‌آید که مغولان در جریان حمله به ایران با تمام درنده‌خویی، به تجاوز به زنان و دختران ایرانی رغبتی نشان نمی‌دادند و این البته با نظم و انضباط بسیار شدید چنگیز، که در قالب یاسا اعلام و اجرا می‌شده است، هم‌خوانی دارد. تقریباً در همه قلاع و شهرهایی که توسط سپاهیان مغول فتح می‌شد، این رویه را کم و بیش مشاهده می‌کنیم. در فتح قلاع، قصبات و شهرهای اترار، سقناق، اشناس، کنت، فناکت، زرنوق، نور، بخارا، سرپل، دیوسیه، سمرقند، خوارزم، بلخ، طالقان، کرزوان، بامیان، غزنه، آغراق، زاوه، مرو، نیشابور و ترمذ کم و بیش به این رویه برمی‌خوریم؛ منتها اگر ساکنان قلعه، قصبه و شهری خود به پیشواز مغول می‌شتافتند و با هدایا و پیشکشی از آن‌ها استقبال می‌کردند و اصطلاحاً ایللی می‌پذیرفتند، غالباً از کشته شدن در امان می‌ماندند و تنها خانه‌هاشان به تاراج و غارت می‌رفت. گروهی از محترفه برای همکاری با مغول و احیاناً برای کوچ به سرزمین مغولان برگزیده می‌شدند و اگر نیاز بود، از جوانان به عنوان «حشر» استفاده می‌شد. در صورتی که در صدد مقاومت برمی‌آمدند، غالباً جنگاوران و مردان قتل‌عام

می‌شدند و زنان گاهی به بردگی گرفته می‌شدند و گاهی به قتل می‌رسیدند. اگر در حین مقاومت یکی از شاهزادگان مغول به قتل می‌رسید (مثل آن چه در بامیان و نیشابور رخ داد)، این قتل عام جنبه انتقام به خود می‌گرفت و ابعاد گسترده‌تری می‌یافت. با این همه، در هیچ‌جا از تجاوز به عفت به زنان و دختران حرفی به میان نمی‌آید.

تنها در تصرف شهر مرو آمده است: «زنان را از مردان جدا کردند. ای بسا پری‌وشان را که از کنار شوهران بیرون می‌کشیدند و خواهران را از برادران جدا می‌کردند. فرزندان را از کنار مادران می‌ستدند و از غصب ابکار پدران و مادران را دل افکار و فرمان رسانیدند که بیرون چهارصد محترفه که تعیین کردند و از میان مردان گزین و بعضی کودکان از دختران و پسران که به اسیری برانندند، تمامت خلق را با زنان و فرزندان ایشان بکشتند» (همان، ج اول: ۱۲۷). در این نقل قول نیز علاوه بر این که بیان جویینی احساس می‌شود، مشخصاً معلوم نیست صحبت از «تجاوز» در میان باشد.

در کلام یکی از اهل بخارا که پس از واقعه گریخته و به خراسان آمده بود و بیانش به قول جویینی، در نگاه جماعت زیرک نهایت ایجاز در پارسی بود، نیز آمده است: «آمدند و کدند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند» (همان، ج اول: ۸۳). در این کلام موجز نیز به موضوع «تجاوز» اشاره‌ای نمی‌رود. آن چه به فرمان کیوک، پسر اوکتای و نوه چنگیز که مدتی بر سریر خانی نیز تکیه زد، و الغ نوین، پسر خردتر اردوی بزرگ چنگیز با دو سردار ختایی، فدای رنکو و قمرنکو، رفت (همان، ج اول: ۱۵۳) نیز شاید چنان که گفته شد، متأثر از قومیت این دو سردار باشد و هم این که این رخداد سال‌ها بعد از مرگ چنگیز صورت پذیرفته است؛ هنگامی که عمل به یاسای چنگیز به قوت گذشته نبود. (همان، ج اول: ۱۶۳-۱۶۱)

بنابراین، می‌بینیم که توجیه «نام بد»، چه سلطان جلال‌الدین گفته باشد، چه حمیدی، دلیلی به اصطلاح محکمه‌پسند نیست و با شواهد تاریخی ناسازگار می‌دارد. از سویی همه زنان و فرزندان سلطان در این گریز او را همراهی نمی‌کردند. تعدادی از آنان در غزنه باقی مانده بودند و اگر قرار بود سلطان جلال‌الدین نگران «نام بد» باشد، باید به فکر آنان نیز می‌بود. البته همان‌طور که نقل شد، صاحب جهان‌گشا به این که سلطان زنان و فرزندان را در سند هلاک کرده باشد، قائل نیست و می‌نویسد: «و هر کس از لشکر او که در آب غرق نشد، به تیغ او کشته شد و حرم و فرزندان او را حاضر کردند. آنچ مردینه بودند تا اطفال شیرخواره را پستان منیت در دهان حیات نهادند و دایه از ابن دایه ترتیب دادند، یعنی به کلاغ سپردند.» (همان، ج اول: ۱۰۷)

اندکی پس از این رخداد، هنگامی که ترکان خاتون و گروهی از حرم سلطان در برابر سبتای، سردار مغول، تسلیم شده و از

قلاع لارجان و ایلال فرود آمدند، «ترکان خاتون را با پسران و حرم‌ها و ناصرالدین به طالقان به خدمت چنگز بردند ... آنچ عورتینه بود، از بنات و اخوات و خواتین که با ترکان به هم بودند، چنگیزخان ایشان را فرمود تا روز کوچ به آواز بر ملک و سلطان نوحه کردند. چون جلال‌الدین سلطان بر آب زد، حرم او را به ایشان مضاف کردند، ترکان خاتون را قراقورم فرستادند. ... و آنچ دختران بودند، دو دختر را به جغتای داد، یک دختر را جغتای به سربیتی مخصوص کرد و دیگر دختر را به وزیر خود قطب‌الدین حبش عمید داد و از آنچ نصیب اردوی دیگر افتاده بود، یک دختر را به عمید حاجب دادند.» (همان، ج اول: ۲۰۱)

البته رفتار مغولان در سال‌های بعد به مراتب از رفتار آغازین آن‌ها بهتر می‌شود. از جمله در روزگار اوگتای قاآن می‌خوانیم: «بعد از این حالت از حرم‌های سلطان جلال‌الدین که جورماغون بگرفت، از جلال‌الدین دختری دو ساله داشت که آن را هم ترکان خاتون می‌گفتند. به خدمت قاآن فرستاد. قاآن فرمود تا در اردو دختر را تربیت می‌کردند تا به وقت آنک پادشاه زاده جهان هولاگو متوجه ممالک غربی شد. منکوقاآن فرمود تا ترکان را در خدمت هولاگو فرستادند تا به کسی دهد که لایق باشد. چون صاحب موصل به سوابق خدمات و لواحق آن از امثال ممتاز بود، ترکان را به انواع جهاز تمام به پسر او ملک صالح داد و بر سنت شریعت عقد نکاح بستند.» (همان، ج ۲: ۲۰۲-۲۰۱)

با این تفصیل، آیا عمل جلال‌الدین در غرقه ساختن زنان و فرزندان در رود سند اقدامی منطقی بود؟ آیا این چنین «فداکردن زن و فرزند به راه مملکت» عقلانی است؟ آیا

اگر جلال‌الدین زنان و فرزندان را در آب سند نمی‌ریخت، نمی‌توانست از میهنش دفاع کند و سرانجام آیا این یک حماسه غرورآفرین است؟

«بلی آنان که از این پیش بودند چنین بستند راه ترک و تازی» در روزگاری که زنانی چون ترکان خاتون، همسر سلطان محمد خوارزمشاه، تاریخ سازند، در زمانی که در ماجرای فتح اترار، هنگامی که تمامی یاوران غایر خان: حاکم اترار، کشته شده‌اند «و سلاح نماند، بعد از آن کنیزکان از دیوار سرای خشت بدو می‌دادند» (همان، ج ۱: ۶۶) هنگامی که در اردوی دشمن، زنانی چون موکا خاتون، توراکینا خاتون، سرقوییتی بیگی، اغول غایمش، یسلون، و اورقینه همه کاره‌اند، آیا ارائه تصویری این چنین از زن ایرانی افتخار است؟

خوب است این اقدام احتمالی سلطان جلال‌الدین را با قیام اباعبدالله الحسین (ص) مقایسه کنیم. صرف‌نظر از پاره‌ای موارد افتراق، این دو نقاط مشترک فراوانی دارند؛ در هر دو حادثه، نماینده خوبی در ضعف است و نماینده بدی در قدرت. در هر دو، نماینده خوبی شکست می‌خورد و ... اما می‌بینیم در حادثه کربلا زینب کبری (س) و اهل حرم باقی می‌مانند و تداوم بخش راه امام می‌شوند و در حادثه سند، سلطان جلال‌الدین زنان و فرزندان را مذبحخانه در رود سند غرق می‌کند. کدام یک از این دو اقدام منطقی است؟ آیا امام حسین (ع)، که می‌دانیم صدها برابر بیش از سلطان جلال‌الدین پای‌بند ناموس است، نیز باید حضرت زینب و اهل حرم را یکایک به قتل می‌رساند و در صورتی که چنین می‌کرد، این کار حماسه قلمداد می‌شد؟



پی‌نوشت

۱. شکوفه‌ها، پس از یک سال، اشک معشوق، سال‌های سیاه، طلسم شکسته، ده فرمان، عصیان و از یاد رفته
۲. سبک‌سری‌های قلم (سه جلد) عشق در به‌در، شاعر در آسمان و فرشتگان زمین
۳. شعر در عصر قاجار، فنون و انواع شعر فارسی، فنون شعر و کالبد‌های پولادین آن، عروض حمیدی
۴. ماه و شش پنی، زمانی از سامرست موم و زمزمه بهشت، مجموعه شعری از کسستان‌تین دینالد
۵. سه جلد دریای گوهر، دو جلد بهشت سخن، شاهکارهای فردوسی و برگزیدهٔ خمسة نظامی گنجوی.

منابع

۱. آیتی، عبدالحمد؛ تحریر تاریخ و صاف، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۲. جوینی، محمد؛ تاریخ جهانگشای جوینی، به تصحیح محمد قزوینی، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۳. حمیدی شیرازی، مهدی؛ دیوان حمیدی، جلد اول (پس از یک سال) نقش جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۴. شهاب‌الدین محمد، خرندزی زیدری نسوی؛ سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۵. فضل‌الله همدانی، رشیدالدین؛ جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۶. عزالدین علی ابن اثیر؛ الکامل، (تاریخ بزرگ اسلام و ایران)، مترجم: ابوالقاسم حالت، جلد بیست و ششم (وقایع سال ۶۱۷ هجری قمری) مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران، ۱۳۵۵.
۷. یوسفی، غلامحسین؛ چشمه روشن، (دیداری با شاعران) انتشارات علمی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.

حتی اگر بپذیریم سلطان جلال‌الدین در آن برهه از زمان به هر دلیل زنان و فرزندان را در آب غرق کرده است، آیا عمل او این ظرفیت را دارد که در قالب یک چهارپاره بلند بازسازی شود؟ آیا پرداختن به این فراز از تاریخ نشان‌گر این نیست که شاعر نیز با توجه به جهان‌بینی خود مبتنی بر نظام ارباب-رعیتی، طرفدار چنین رفتاری با زنان بوده است؟ امروز با توجه به تحولاتی که به تساوی حقوق زن و مرد انجامیده است، این رفتار توجیهی ندارد و برای کسانی که از بام تا شام در متن نگاهی مبتنی بر تساوی زن و مرد قرار گرفته‌اند، رفتار سلطان جلال‌الدین پذیرفتنی نیست و انسان را به یاد رفتارهای قرون وسطایی می‌اندازد.

در بحث گنجاندن این متن به عنوان «درس»، موضوع غم‌انگیز تر می‌شود. معمولاً متون برگزیده در این کتاب و کتاب‌های مشابه، مورد تأیید ضمنی گزینش‌گران تلقی می‌شوند. مخصوصاً در این درس که در پایان آن، شاعر نتیجه‌گیری می‌کند و به «نصیحت» می‌پردازد، این تصور پیش می‌آید که مؤلفان کتاب در این زمینه نیز با شاعر هم‌داستان‌اند. آیا چنین اتفاق نظری وجود دارد؟ آیا در نگاه مؤلفان کتاب نیز انداختن زن و فرزند در رود، حماسه‌ای شکوه‌مند است؟ آیا اگر روزگاری چنین شعری - مثلاً از «وطن پرستی» های افراطی هر چند مغایر با راه و روش یکی از پیشوایان معصوم - مورد تقدیر قرار گرفته و به کتاب‌های درسی راه پیدا کرده است، امروز نیز باید به عنوان متن درسی آن را به طور ضمنی تأیید کرد؟ آیا به عواقب نافرجام این تأیید، در روح و روحیه دانش‌آموز توجه کرده‌ایم؟ آیا اگر آن‌ها فردا دچار اندیشه‌هایی «طالبانی» شدند، نباید دست کم بخشی از گناه را به گردن مؤلفان کتاب درسی ادبیات (۱) بیندازیم؟

